

## نقد اقتصاد سیاسی جنگ: انباشت سرمایه، آتش بس موقت و ضرورت سازمان یابی مستقل طبقه کارگر

این نوشته با در نظر داشت مجموعه تراکتهای ما که در طی جریان جنگ در رابطه با موضوع مربوطه نوشته و منتشر کردیم، جنگ میان اسرائیل، ایالات متحده و ایران را نه به مثابه تقابل ایدئولوژیک یا امنیتی، بلکه به عنوان لحظه‌ای از بازتولید سرمایه در مقیاس جهانی تحلیل می‌کند. با ارجاع تطبیقی به جنگ‌های معاصر مانند جنگ داخلی سوریه و جنگ روسیه-اکراین، استدلال می‌کند که فقدان استقلال طبقاتی پرولتاریا، جنگ‌ها را به مکانیسمی برای تثبیت و بازتنظیم نظم سرمایه بدل خواهد کرد. آتش‌بس‌های موقت نیز نه پایان تضاد، بلکه ابزار مدیریت و بازآرایی آن هستند.

کارگران در ایران در متن دور تازه‌ای از کشاکش میان جناح‌های مختلف سرمایه‌داری گرفتار شده‌اند؛ کشاکشی که همچون گذشته، نه از دل منافع آنان، بلکه از دل رقابت‌های درونی طبقه حاکم برمی‌خیزد. در میان طیف‌های سیاسی‌ای که به این جنگ واکنش نشان دادند، مواضع جریان‌هایی چون «صدای انترناسیونالیستی»، نشریه «علیه سرمایه» و مقاله «حقیقت طبقاتی جنگ» قابل توجه بود؛ چرا که بر اصول خود پای فشردند، از هیچ‌یک از قطب‌های درگیر حمایت نکردند و بر استقلال مبارزه طبقاتی تأکید ورزیدند.

در سوی دیگر، هر یک از بلوک‌های درگیر، شبکه‌ای از حامیان و توجیه‌گران خود را داشتند: از مدافعان ایدئولوژیک نظم حاکم در ایران و نیروهای موسوم به «ضدامپریالیست» در چارچوب محور مقاومت، تا طرفداران نظم جهانی سرمایه به رهبری ایالات متحده و متحدانش، از جمله گرایش‌های سلطنت‌طلب. در این میان، قدرت‌هایی چون روسیه و چین نیز، مطابق منطق رقابت سرمایه‌دارانه، صرفاً در پی تأمین منافع ژئوپولیتیکی و اقتصادی خویش بودند. آنچه همه این نیروها را به هم پیوند می‌دهد، نه تفاوت‌های ظاهری، بلکه اشتراک در بازتولید اشکال گوناگون سلطه طبقاتی است.

سیاست‌های این دولت‌ها، بازتاب مستقیم منافع طبقات حاکم آن‌هاست؛ طبقاتی که همواره برای حفظ امتیازات و استمرار انباشت سرمایه، در برابر طبقه کارگر صف آرایی می‌کنند. در این میان، اتخاذ موضع مستقل از سوی نیروهای کارگری، به معنای رد هرگونه هم‌سویی با این قطب‌ها و امتناع از ادغام در نظم سرمایه است.

تحلیل جنگ‌های معاصر از جانب آکادمیسین‌های ارگانیک سرمایه اغلب میان دو قطب مفهومی در نوسان است: از یک سو، رئالیسم ژئوپولیتیک جناح راست سرمایه جنگ را نتیجه رقابت قدرت‌ها بر سر امنیت و هژمونی می‌داند، و از سوی دیگر، روایت‌های ایدئولوژیک که جنگ را به تقابل ارزش‌ها، رژیم‌ها یا پروژه‌های سیاسی در چهارچوب ضدامپریالیسم جناح چپ سرمایه تقلیل می‌دهند. با این حال، هر دو رویکرد در سطح پدیداری باقی می‌مانند و از درک بنیان‌های مادی جنگ عاجزند. هر دوی این‌ها علیرغم سنگر گرفتن پشت خاکریزهای متفاوت دو روی یک سکه هستند زیرا هر دو در خدمت نظام سرمایه هستند. از منظر نقد اقتصاد سیاسی جنگ، جنگ‌های معاصر را باید به عنوان پدیده‌ای درون‌ماندگار در منطق بازتولید سرمایه و در امتداد همان منطق رقابت بر سر بازارها، منابع و نیروی کار ارزان و یکی از مکانیسم‌های درونی سرمایه برای حل بحران‌ها، بازتنظیم توازن قوا و انضباط بخشی به نیروی کار فهمید. جنگ، نه یک انحراف، بلکه شکلی از تداوم غارت ارزش اضافی در شرایط تشدید رقابت سرمایه‌دارانه است؛ نزاعی میان گروه‌های مسلط برای بازتوزیع حوزه‌های نفوذ و بهره‌کشی. این مسائل، دغدغه‌های طبقات حاکم‌اند، نه کارگران. برای طبقه کارگر، جنگ چیزی جز ویرانی، بی‌ثباتی و تشدید استثمار به همراه ندارد.

نقطه عزیمت ما، نقد هرگونه تمایز میان «جنگ عادلانه» و «جنگ ناعادلانه» است. برخلاف سنت ضدامپریالیستی متعارف، این رویکرد بر آن است که در نظم موجود سرمایه، تقریباً تمامی جنگ‌ها در چارچوب و محدوده سرمایه، دولت‌های سرمایه‌داری و برای بازتولید و حفظ مناسبات سرمایه عمل می‌کنند. بنابراین، حمایت از هر یک از طرفین، به معنای ادغام در یکی از قطب‌های سرمایه است.

بر این اساس، مخالفت با جنگ، نه صرفاً موضعی اخلاقی، بلکه ضرورتی مادی و طبقاتی است. جنگ‌هایی که در خدمت گسترش یا دفاع از منافع سرمایه انجام می‌شوند، هیچ نسبتی با منافع کارگران ندارند. در عین حال، شکاف‌ها و رقابت‌های درون طبقه حاکم می‌توانند به طور عینی، امکان‌هایی برای تشدید مبارزه طبقاتی فراهم آورند؛ امکانی که تنها در صورت حفظ استقلال طبقاتی-سیاسی طبقه کارگر قابل تحقق است.

اصل محوری در اینجا، مفهوم «استقلال طبقاتی» است. از نظر ما، پرولتاریا تنها زمانی می‌تواند به عنوان سوژه تاریخی عمل کند که از تمامی پروژه‌های ملی، دموکراتیک یا ضدامپریالیستی مستقل بماند. هرگونه ادغام در «جبهه ملی» یا «ائتلاف مترقی» به معنای از دست دادن این استقلال و در نهایت، شکست تاریخی است.

در این چارچوب، در تراکتهای بوضوح گفته ایم که جنگ کارکردی دوگانه دارد: از یک سو با تخریب سرمایه‌های قبلاً تولید شده (زیرساخت‌ها، کالاها) شرایط را برای بازسازی فراهم می‌کند، و از سوی دیگر، از طریق بسیج ایدئولوژیک و نظامی، نیروی کار را تحت کنترل و انضباط شدیدتری قرار می‌دهد.

درس‌هایی که از جنگ داخلی اسپانیا به عنوان یکی از مهم‌ترین تجارب تاریخی-طبقاتی گرفته ایم بخشی از تحلیل ما را روشنتر خواهد کرد. روایت رایج، این جنگ را به عنوان نبردی میان فاشیسم و دموکراسی یا حتی یک انقلاب کارگری تصویر می‌کند. اما این جنگ در واقع نمونه‌ای کلاسیک از شکست در غیاب استقلال طبقاتی بود.

در این تجربه، بخش‌های وسیعی از طبقه کارگر در چارچوب جبهه جمهوری خواه که شامل نیروهای بورژوازی، لیبرال و ایادی دولت شوروی آن زمان بود، ادغام شدند. این ادغام، هرگونه امکان گسست انقلابی از مناسبات سرمایه‌داری را از میان برد. به جای آنکه جنگ به انقلاب طبقاتی علیه سرمایه

<sup>1</sup> <https://fa.internationalistvoice.org/>

<sup>2</sup> <https://alayhesarmaye.com/>

<sup>3</sup>

[https://l.facebook.com/l.php?u=https%3A%2F%2Fwww.mediafire.com%2Ffile%2Firk4lednn5bhuq%2F%2525D8%2525AD%2525D9%252582%2525DB%25258C%2525D9%252582%2525D8%2525AA\\_%2525D8%2525B7%2525D8%2525A8%2525D9%252582%2525D8%2525A7%2525D8%2525AA%2525DB%25258C\\_%2525D8%2525AC%2525D9%252586%2525DA%2525AF%252521\\_%2525D8%2525A8%2525DB%25258C%2525DA%252598%2525D9%252586\\_%2525D9%252587%2525D8%2525AF%2525D8%2525A7%2525DB%25258C%2525D8%2525AA.pdf%2Ffile%3Ffbclid%3DIwZXh0bgNhZW0CMATAAYnJpZBExTEV2YXVERFBKY3YzWE9kOHNYdGMGYXBwX2IkEDiyMjAzOTE3ODgyMDA4OTIAR6aWlamuQa5NJeGnM\\_c\\_ZGKR7VOyjmEamzF2jQ9q\\_bO9f6IOZnx0pRpWYIVQ\\_aem\\_BZJv968ergQ7fPvp-Pn3Jw&h=AT7mAyXKKCy-h5u-8r8pcBuuAS8nqmFyEn\\_WczVBNN0qNXoRU9MM\\_ru8HuB\\_-We-LyNn-E47ZpLFYZSZHah-jONPfc6yELCHYxEUa6rYHfcelT0pd5g9IN89wq6dgi5wHDp3hPgG9ATVoy&\\_tn=-UK-R&c\[0\]=AT7NnWXNEgqAGjpmalrrTsluLJE0KZCGx9BcDvp99ghZNCdD7GOQVP06UF3-Cr8P43a4MdnKat4IUBp-ONQnybWAftWWLtvbH-KXJGbrGICoAVChOBuVOsswo-Lx\\_bnEB4ePo75hc-x9Rb8KdF8TA1DDSkv58Qj9GpcXJQTFBa-R0t6GAoWCb06i5UPa4](https://l.facebook.com/l.php?u=https%3A%2F%2Fwww.mediafire.com%2Ffile%2Firk4lednn5bhuq%2F%2525D8%2525AD%2525D9%252582%2525DB%25258C%2525D9%252582%2525D8%2525AA_%2525D8%2525B7%2525D8%2525A8%2525D9%252582%2525D8%2525A7%2525D8%2525AA%2525DB%25258C_%2525D8%2525AC%2525D9%252586%2525DA%2525AF%252521_%2525D8%2525A8%2525DB%25258C%2525DA%252598%2525D9%252586_%2525D9%252587%2525D8%2525AF%2525D8%2525A7%2525DB%25258C%2525D8%2525AA.pdf%2Ffile%3Ffbclid%3DIwZXh0bgNhZW0CMATAAYnJpZBExTEV2YXVERFBKY3YzWE9kOHNYdGMGYXBwX2IkEDiyMjAzOTE3ODgyMDA4OTIAR6aWlamuQa5NJeGnM_c_ZGKR7VOyjmEamzF2jQ9q_bO9f6IOZnx0pRpWYIVQ_aem_BZJv968ergQ7fPvp-Pn3Jw&h=AT7mAyXKKCy-h5u-8r8pcBuuAS8nqmFyEn_WczVBNN0qNXoRU9MM_ru8HuB_-We-LyNn-E47ZpLFYZSZHah-jONPfc6yELCHYxEUa6rYHfcelT0pd5g9IN89wq6dgi5wHDp3hPgG9ATVoy&_tn=-UK-R&c[0]=AT7NnWXNEgqAGjpmalrrTsluLJE0KZCGx9BcDvp99ghZNCdD7GOQVP06UF3-Cr8P43a4MdnKat4IUBp-ONQnybWAftWWLtvbH-KXJGbrGICoAVChOBuVOsswo-Lx_bnEB4ePo75hc-x9Rb8KdF8TA1DDSkv58Qj9GpcXJQTFBa-R0t6GAoWCb06i5UPa4)

منجر شود، انقلاب در جنگ حل شد و نهایتاً سرکوب گردید. در آن مقطع تاریخی آنارشیست‌ها بویژه تحصیل‌کردگان آنها با شرکت در قدرت سیاسی – دولت فدرال و ایالتی نه تنها کارگران رادیکال چپ بلکه توده‌های کارگر را نسبت به ماهیت طبقاتی جمهوری خواهان و متحد آنان یعنی ایادی دولت شوروی- حزب سوسیالیست و اتحادیه کارگری وابسته به این حزب یعنی اتحادیه عمومی کارگران متوهم ساختند و قدرت کارگران را پشت بورژوازی اسپانیا بسیج کردند. کارگران بدون توهم به بورژوازی در ژوئیه ۱۹۳۶ پوزه فاشیسم را به خاک مالیدند اما در ماه مه ۱۹۳۷ بخاطر سازش طبقاتی آنارشیست‌ها در مقابل بورژوازی شکست خوردند.

به بیان دیگر، آنچه به‌عنوان «مبارزه مترقی» ارائه شد، در عمل به بازتولید نظم سرمایه در شکلی دیگر انجامید. این تجربه، شاهدهی تعیین‌کننده بر ادعای ماست که بدون استقلال طبقاتی، حتی رادیکال‌ترین موقعیت‌های تاریخی نیز به شکست می‌انجامند.

### بازخوانی جنگ اسرائیل-آمریکا و رژیم اسلامی سرمایه

جنگ اخیر میان اسرائیل، ایالات متحده و رژیم اسلامی سرمایه را باید فراتر از روایت‌های ایدئولوژیک فهمید. در سطح مادی، ما با سه دولت سرمایه‌داری مواجهیم که در چارچوب نظام جهانی سرمایه بر سر موقعیت، نفوذ و دسترسی به منابع رقابت می‌کنند. تشدید رقابت‌های اقتصادی در سطح جهان، در شرایط بحران‌های انباشت، بی‌ثباتی مالی و تنش‌های ژئوپلیتیک، سرمایه‌ها را مقابل هم قرار می‌دهد و به شکل درگیری‌های نظامی بروز می‌یابد.

فرم این جنگ را می‌توان «جنگ محدود تنظیمی» نامید: جنگی با شدت بالا اما کنترل‌شده، که هدف آن نه نابودی کامل طرف مقابل، بلکه بازتعریف توازن قواست. این نوع جنگ، به‌ویژه در شرایط وابستگی متقابل اقتصادی و ریسک‌های جهانی طرفین جنگ، به شکل غالب درگیری‌ها تبدیل شده است.

برای تعمیق این تحلیل، می‌توان جنگ اخیر را با نمونه‌های تاریخی و معاصر مقایسه کرد. گفتیم که در جنگ داخلی اسپانیا، شاهد ادغام طبقه کارگر در جبهه مردمی و شکست انقلاب بودیم. در جنگ داخلی سوریه، چندپارگی نیروهای اجتماعی در چارچوب رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی، هرگونه امکان استقلال طبقاتی را از میان برد. در جنگ روسیه-اکراین نیز بسیج ملی در دو سوی درگیری، طبقه کارگر را در خدمت اهداف دولتی سرمایه قرار داد.

وجه مشترک این موارد، تبدیل پروتاریا از یک سوژه بالقوه انقلابی به سوژه جنگ است. تفاوت‌ها البته مهم‌اند: اسپانیا حامل امکان واقعی انقلاب بود، سوریه با فروپاشی دولت و چندقطبی شدن مشخص می‌شود، و اوکراین نمونه‌ای از جنگ بین‌دولتی کلاسیک در سطح جهانی است. جنگ ایران-آمریکا-اسرائیل، در این میان، به اوکراین نزدیک‌تر است، اما با درجه‌ای بالاتر از کنترل و مدیریت تنش. نتیجه همه این جنگ‌ها یکی است: تضعیف موقعیت قبلی کارگران و فرودستی بیشتر آنها.

### آتش بس به مثابه لحظه بازتنظیم

آتش بس دو هفته‌ای اخیر را نمی‌توان به‌عنوان نشانه‌ای از حل و فصل تضادها تفسیر کرد. از نظر ما، این آتش بس‌ها بخشی از منطق و نتیجه جنگ هستند، نه نفی آن. آن‌ها امکان بازسازی توان نظامی، تنظیم بازارهای انرژی، و بازآرایی اتحادها را فراهم می‌کنند.

به بیان دیگر، آتش بس نه گسست از جنگ، بلکه تداوم آن با ابزارهای دیگر است؛ لحظه‌ای از تعلیق که خود در خدمت استمرار تضاد قرار دارد.

### سناریوهای پس‌آتش بس

با توجه به منطق مادی جنگ، چند سناریو قابل تصور است. محتمل‌ترین سناریو، در صورت شکست مذاکرات جاری اسلام آباد، متارکه نانوشته جنگ انجام گیرد و یا جنگ بصورت محدود و کنترل‌شده تداوم یابد، که در آن تنش‌ها در سطحی قابل مدیریت حفظ می‌شوند. سناریوی دوم، تشدید ناگهانی در اثر خطای محاسباتی یا بحران جهانی است، که می‌تواند به جنگی گسترده‌تر منجر شود. سناریوی سوم، تثبیت یک تعادل ناپایدار است که نه صلح واقعی است و نه جنگ تمام‌عیار. نهایتاً، بازآرایی دیپلماتیک نیز ممکن است، اما در کوتاه‌مدت کمتر محتمل به نظر می‌رسد و اگر ترامپ بدون بازکردن تنگه هرمز به جنگ خاتمه دهد یکی از احتمالات است که به نفع ایران، چین و روسیه تمام خواهد شد.

### پیامدهای طبقاتی

مهم‌ترین پیامدهای جنگ در شرایط تداوم، نه در میدان نبرد، بلکه در درون جوامع شکل می‌گیرند. از آنجا که جنگ بدون دخالت طبقاتی آگاهانه کارگران به افزایش استثمار، کاهش دستمزد واقعی، گسترش سرکوب، و تقویت ایدئولوژی‌های ملی‌گرایانه می‌انجامد، در این فرآیند، طبقه کارگر بیش از پیش در سازوکارهای دولتی ادغام می‌شود و امکان حرکت مستقل خود را از دست می‌دهد و نهایتاً با تبدیل شدن به زائده بورژوازی به دنباله روی و دفاع از بورژوازی خودی می‌پردازد. اما پس از پایان جنگ زمینه‌های بروز مجدد مبارزات و اعتراضات کارگری فراهم می‌شود.

راهبردهای پیشنهادی ما عبارت از امتناع تا سازمان‌یابی مستقل بودند:

### ۱. امتناع از ادغام

گفتیم که نخستین گام، امتناع از پیوستن به هر یک از اردوگاه‌های درگیری سرمایه است. این امتناع، نه انفعال، بلکه پیش‌شرط هرگونه حرکت مستقل است. در هر شرایط تاریخی و صرف‌نظر از شکل‌های متغیر بحران یا ثبات، مبارزه طبقه کارگر تنها زمانی رادیکال و مؤثر است که مستقیماً کلیت نظام سرمایه و شکل تشخیص یافته آن یعنی دولت سرمایه و نه صرفاً این یا آن جناح یا چهره سیاسی را، هدف قرار دهد. از این منظر، نقد طبقاتی نمی‌تواند به سطح جابه‌جایی قدرت میان گرایش‌های مختلف بورژوازی تقلیل یابد، بلکه باید «سرمایه‌های شخصیت یافته» را که تجسم منافع و منطق انباشت سرمایه‌اند، در همه اشکال‌شان افشا کند؛ خواه در قالب سلطنت‌طلبی که به نوستالژی اقتدار متوسل می‌شود، خواه جمهوری‌خواهی لیبرال که دمکراسی صوری را با نابرابری مادی جمع می‌زند، یا فاشیسم و ناسیونالیسم که با بسیج توده‌ای، تضادهای طبقاتی را در پوشش وحدت ملی می‌پوشانند. بدین ترتیب، افق مبارزه کارگری نه انتخاب میان بد و بدتر در درون اردوگاه سرمایه، بلکه نفی کل این منطق و گشودن امکان سازمان‌یابی مستقل طبقاتی است.

### ۲. تمرکز بر مبارزات مادی

کارگران ناگزیرند مبارزه خود را از زمین واقعی زیست روزمره ولو در شرایط جنگی آغاز کنند؛ از همان جایی که سلطه سرمایه و آوار جنگ به صورت بی‌واسطه تجربه می‌شود: سطح دستمزد، طول و شدت ساعات کار، و مجموعه شرایطی که بازتولید نیروی کار را ممکن یا ناممکن می‌سازد. این عرصه‌ها صرفاً مطالباتی پراکنده یا «اقتصادی» به معنای محدود کلمه نیستند، بلکه صحنه عینی تقابل نیروی کار و سرمایه‌اند؛ جایی که ارزش اضافی از خلال استثمار روزانه استخراج می‌شود و در عین حال امکان مقاومت نیز شکل می‌گیرد. از این‌رو، پیکار بر سر دستمزد و زمان کار، در بنیاد خود تلاشی است برای تحدید دامنه استثمار و بازپس‌گیری بخشی از توان و زندگی مصادره‌شده کارگر.

این مبارزات، اگرچه در سطح فوری به بهبود شرایط زیست و ترمیم زخم‌های عمیقی می‌انجامند که انباشت سرمایه بر پیکر طبقه کارگر وارد کرده است، اما اهمیت‌شان فراتر از این کارکرد تدافعی است. در دل همین کنش‌های روزمره، عناصر بازسازی قدرت طبقاتی نهفته است: همبستگی، سازمان‌یابی، و آگاهی از موقعیت مشترک در مناسبات تولید. کارگران در جریان دفاع از معیشت خویش، نه تنها در برابر تهاجم سرمایه سد می‌سازند، بلکه به تدریج ظرفیت‌های جمعی خود را برای کنش مستقل و آگاهانه انباشته می‌کنند.

با این حال، شرایط مسلط جنگی در روزهای گذشته و آتش بس موقت فعلی که با ناامنی شغلی، فقر ساختاری و فشار مداوم برای بقا تعریف می‌شود، افق کنش را محدود می‌سازد و مبارزه را به سطح واکنش‌های فوری فرو می‌کاهد. در چنین وضعیتی، بخش عمده‌ای از انرژی طبقه صرف مقابله با پیامدها و نشانه‌های جنگ می‌شود، بی‌آنکه امکان تعرض مستقیم به بنیادهای نظام فراهم گردد. این امر بیانگر تناقض درونی مبارزه کارگری است: از یک سو اجتناب‌ناپذیر است که کارگران در چهارچوب مناسبات موجود برای بهبود شرایط خود بجنگند، و از سوی دیگر این چهارچوب خود همان سازوکاری است که استثمار را بازتولید می‌کند.

از این‌رو، آگاهی از حدود این مبارزات اهمیتی تعیین‌کننده دارد. تا زمانی که پیکار کارگران در افق بازتولید همین مناسبات باقی بماند، مبارزه عمدتاً معطوف به معلول‌ها، یعنی اشکال بروز استثمار، خواهد بود، نه علت بنیادین آن، یعنی خود نظام سرمایه و رابطه اجتماعی‌ای که کار مزدی را به منبع ارزش و ارزش اضافی بدل می‌کند. گذار از این سطح، مستلزم پیوند دیالکتیکی میان مبارزات فوری و افق نابودی کار مزدی است؛ جایی که مبارزه از دفاع در برابر سرمایه فراتر رفته و به نفی شرایطی می‌رسد که این دفاع را ضروری ساخته است.

### ۳. مقابله با اقتصاد جنگی

در شرایط نه جنگ و نه صلح، کل فرایند تولید سرمایه‌دارانه دستخوش بازآرایی می‌شود که در آن انباشت سرمایه با الزامات نظامی درهم می‌آمیزد. کار و تولید دیگر صرفاً در خدمت گردش عادی سرمایه نیستند، بلکه مستقیماً به ماشین جنگی الحاق می‌شوند؛ جایی که افزایش شدت کار، طولانی‌تر شدن زمان کار، و انضباط خشن‌تر کار در کارخانه و کارگاه به نام «ضرورت ملی» توجیه می‌گردد. در این وضعیت، طبقه کارگر نه تنها با استثمار اقتصادی، بلکه با بسیج اجباری نیروی کار در خدمت تخریب و کشتار نیز مواجه است. به بیان دیگر، جنگ شکلی فشرده و عریان از همان منطق انباشت است که این بار با ابزارهای نظامی و ایدئولوژی میهن‌پرستانه تقویت می‌شود.

مقاومت در برابر اقتصاد جنگی، از همین نقطه آغاز می‌شود: از امتناع عملی در برابر تشدید استثمار و افشای کارکرد واقعی تولید. کاهش شدت کار، سرپیچی از اضافه‌کاری اجباری، و مقاومت در برابر استانداردهای تحمیلی بهره‌وری، نه صرفاً واکنش‌هایی پراکنده، بلکه اشکالی از مبارزه آگاهانه علیه تبدیل نیروی کار به ضمیمه ماشین جنگی‌اند. این کنش‌ها، هرچند در ظاهر محدود به محیط کار باقی می‌مانند، اما در ذات خود پیوند میان تولید و ویرانی را به چالش می‌کشند و از ادغام کامل کارگران در منطق جنگ جلوگیری می‌کنند.

در کنار این اشکال تدافعی، افشای پیوند ارگانیک میان تولید سرمایه‌دارانه و جنگ اهمیتی اساسی دارد. کارگران باید به روشنی دریابند که چگونه محصولات کارشان—از مواد اولیه تا کالاهای صنعتی—در زنجیره‌ای قرار می‌گیرند که نهایتاً به بازتولید خشونت و سلطه می‌انجامد. این آگاهی، امکان گسست از ایدئولوژی‌های رسمی را فراهم می‌کند؛ ایدئولوژی‌هایی که جنگ را به مثابه امری «ضروری» یا «دفاعی» جلوه می‌دهند، در حالی که در سطحی عمیق‌تر، چیزی جز ادامه رقابت‌های سرمایه در شکلی نظامی نیست.

با این حال، همانند دیگر عرصه‌های مبارزه طبقاتی، این مقاومت نیز در چهارچوب مناسبات موجود با محدودیت‌های ساختاری مواجه است. تا زمانی که تولید در مالکیت و کنترل سرمایه باقی بماند، کارگران ناگزیرند در دل سازوکاری مبارزه کنند که بازتولید جنگ را ممکن می‌سازد. از این‌رو، مقابله با اقتصاد جنگی تنها زمانی به افق‌هایی بخش دست می‌یابد که به نفی کلیت این مناسبات گره بخورد؛ یعنی به تلاشی برای گسستن از منطقی که هم استثمار در محل کار و هم ویرانی در میدان جنگ را به‌طور همزمان بازتولید می‌کند.

### ۴. بازسازی همبستگی بین‌المللی

در متن بحران‌ها و جنگ‌ها، سرمایه با توسل به ایدئولوژی‌های ملی‌گرایانه می‌کوشد شکاف‌های درونی طبقه کارگر را به نفع خود بازسازمان دهد. کارگران کشورهای مختلف، که در واقعیت در یک رابطه اجتماعی مشترک—یعنی استثمار سرمایه‌دارانه—به هم پیوند خورده‌اند، به‌واسطه مرزهای ملی، زبان، و روایت‌های رسمی، در برابر یکدیگر قرار داده می‌شوند. این فرایند، نه انحرافی تصادفی، بلکه ضرورتی برای بازتولید نظم سرمایه است؛ چرا که انباشت در مقیاس جهانی مستلزم تقسیم و تضعیف نیروی کار در سطح بین‌المللی است.

در برابر این وضعیت، بازسازی همبستگی بین‌المللی به مثابه یک وظیفه مادی و نه صرفاً اخلاقی مطرح می‌شود. تأکید بر اشتراک منافع کارگران در کشورهای مختلف، از دل تجربه زیسته آنان در مناسبات تولید برمی‌خیزد: وابستگی به فروش نیروی کار، مواجهه با ناامنی شغلی، و قرار گرفتن در معرض اشکال گوناگون استثمار. این اشتراکات، بنیانی عینی برای پیوند مبارزات را فراهم می‌کنند؛ پیوندی که می‌تواند از هم‌زمانی و هم‌آوایی اعتصابات و اعتراضات تا اشکال پیچیده‌تر همکاری و هماهنگی بین‌المللی گسترش یابد.

بازسازی این همبستگی، مستلزم نقد فعال ایدئولوژی‌های ملی‌گرایانه و افشای کارکرد آنها در خدمت سرمایه است. کارگران باید دریابند که «منافع ملی» در واقع پوششی است برای منافع طبقاتی سرمایه‌داران هر کشور، و جنگ‌ها و رقابت‌های بین‌دولتی چیزی جز اشکال متفاوتی از رقابت میان سرمایه‌های ملی نیستند. در این میان، آنچه به نام «دفاع از میهن» عرضه می‌شود، اغلب به بسیج نیروی کار برای حفظ یا گسترش شرایط استثمار می‌انجامد.

با این حال، همبستگی بین‌المللی تنها با اعلام موضع یا همدلی انتزاعی شکل نمی‌گیرد؛ بلکه نیازمند پراتیک‌های مشخص است: ایجاد شبکه‌های ارتباطی مستقل، تبادل تجربه‌های تاریخی- طبقاتی مبارزاتی، و حمایت متقابل در برابر سرکوب و استثمار. چنین پراتیک‌هایی، در عین آنکه در دل شرایط

موجود شکل می‌گیرند، افقی فراتر از آن را نیز پیش می‌کشند: افق وحدت طبقاتی در مقیاس جهانی، که در آن کارگران نه به‌عنوان شهروندان دولت‌های متخاصم، بلکه به‌عنوان سوژه‌های یک مبارزه مشترک تاریخی عمل می‌کنند.

## ۵. شوراهای سازمان‌های خودبنیاد و مستقل:

در شرایطی که پراکندگی مبارزات و میانجی‌گری نهادهای رسمی جناح‌های راست و چپ سرمایه، توان مداخله مستقل طبقه کارگر را محدود می‌سازد، شکل‌گیری شوراهای سازمان‌های خودبنیاد از پایین به‌مثابه پاسخی مادی به این بن‌بست پدیدار می‌شود. این اشکال سازمانی نه از بالا و به‌واسطه نمایندگی‌های جداشده، بلکه از دل خود مناسبات زیست و کار برمی‌خیزند؛ در محل کار، محلات، و هر جایی که کارگران به‌طور مستقیم با شرایط بازتولید زندگی‌شان درگیرند. از این‌رو، شوراهای بیان‌پی‌واسطه اراده جمعی‌اند، نه صورت‌بندی‌ای انتزاعی که بر فراز آن قرار گیرد.

مبنای این سازمان‌ها مشارکت مستقیم و مداوم کارگران است؛ تصمیم‌گیری نه به‌واسطه تفویض قدرت، بلکه از خلال حضور فعال و آگاهانه خود آنان در فرایند بحث، تصمیم و اجرا صورت می‌گیرد. این ویژگی، تمایزی کیفی با اشکال نمایندگی بورژوازی ایجاد می‌کند که در آن‌ها شکاف میان تصمیم‌گیرندگان و بدنه اجتماعی بازتولید می‌شود. در شوراهای این شکاف تا حد ممکن تقلیل می‌یابد و امکان نظارت، عزل، و تغییر فوری تصمیم‌ها و مسئولیت‌ها به‌دست جمع باقی می‌ماند.

استقلال از دولت و احزاب و جناح‌های بورژوازی شرط اساسی تداوم و کارکرد این نهادهاست. هرگونه ادغام در ساختارهای رسمی یا تبعیت از منطق رقابت‌های سیاسی درون‌نظامی، شوراهای را از کارکرد اصلی‌شان—یعنی سازمان‌دهی قدرت مستقل طبقاتی—تهی می‌کند. این استقلال به‌معنای انزوا نیست، بلکه به‌معنای حفظ افقی است که در آن منافع و نیازهای طبقه کارگر بدون واسطه و تحریف بیان و پیگیری می‌شود.

کارکرد تاریخی این اشکال سازمانی در آن است که امکان گذار از مبارزات پراکنده، مقطعی و تدافعی را فراهم می‌سازند. شوراهای با ایجاد پیوند میان واحدهای مختلف کار و زیست، شرایطی برای هماهنگی، تصمیم و تعمیق مبارزه به‌وجود می‌آورند. در این فرایند، مبارزه از سطح واکنش‌های موضعی به سطح کنش جمعی سازمان‌یافته ارتقا می‌یابد و ظرفیت آن را پیدا می‌کند که نه‌تنها به پیامدهای استثمار، بلکه به خود مناسباتی که آن را بازتولید می‌کنند، تعرض کند. بدین‌سان، شوراهای را می‌توان به‌مثابه شکل جنبی قدرتی نوین درک کرد که در دل جامعه سرمایه‌داری سر برمی‌آورد و امکان نفی آن را در خود حمل می‌کند.

## ۶. استفاده از آتش‌بس شکننده به‌عنوان فرصت

آتش‌بس، هرچند در چارچوب منطق جنگ و بازآرایی نیروهای درگیر شکل می‌گیرد، صرفاً وقفه‌ای خنثی یا تکنیکی نیست؛ بلکه لحظه‌ای متناقض است که در آن هم بازتولید توازن قوای سرمایه‌دارانه پیگیری می‌شود و هم شکاف‌هایی موقتی در شدت سرکوب و انضباط جنگی پدید می‌آید. از منظر مبارزه طبقاتی، همین شکاف‌ها می‌توانند به عرصه‌ای برای کنش آگاهانه بدل شوند. کاهش نسبی فشار نظامی و امنیتی، امکان تنفس محدودی برای طبقه کارگر فراهم می‌کند تا از وضعیت واکنشی صرف فاصله گرفته و به بازآرایی نیروهای خود بیندیشد.

در چنین شرایطی، سازماندهی از پایین اهمیت محوری می‌یابد. آتش‌بس می‌تواند مجالی باشد برای تقویت پیوندهای موجود و ایجاد اشکال نوین سازمان‌یابی که در دوران تشدید جنگ یا سرکوب، امکان بروز نیافته‌اند. این سازماندهی نه صرفاً در سطح رسمی جناح‌های راست و چپ سرمایه، بلکه در شبکه‌های غیررسمی محل کار و زیست شکل می‌گیرد؛ جایی که کارگران می‌توانند تجربه‌های خود را به اشتراک گذاشته و پایه‌های کنش جمعی آینده را بنا کنند. به‌بیان دیگر، آنچه در دوره جنگ به‌صورت پراکنده و گسسته باقی مانده، در این فاصله نسبی می‌تواند به‌سوی انسجام حرکت کند.

ایجاد و گسترش شبکه‌های ارتباطی نیز در این میان نقشی تعیین‌کننده دارد. جنگ و فضای امنیتی معمولاً با قطع یا محدودسازی ارتباطات مستقل همراه است، در حالی که همین آتش‌بس شکننده امکان احیای این کانال‌ها را—هرچند به‌طور محدود—فراهم می‌آورد. این شبکه‌ها نه‌تنها برای هماهنگی عملی، بلکه برای انتقال آگاهی، تحلیل شرایط، و شکل‌دهی به افق‌های مشترک ضروری‌اند. از خلال همین ارتباطات است که مبارزات محلی می‌توانند به یکدیگر متصل شده و از انزوای تحمیلی خارج شوند.

نهایتاً، آتش‌بس فرصتی برای بازسازی نیروهاست؛ نه صرفاً به‌معنای بازیابی توان فیزیکی، بلکه به‌معنای بازاندیشی در اشکال مبارزه، ارزیابی تجربه‌های تاریخی-طبقاتی گذشته، و انباشت ظرفیت‌های مادی و ذهنی برای دوره‌های آتی. با این حال، درک محدودیت این لحظه نیز ضروری است: آتش‌بس پایدار نیست و خود می‌تواند مقدمه دور تازه‌ای از تشدید درگیری باشد. از این‌رو، استفاده از آن به‌عنوان فرصت تنها زمانی معنا می‌یابد که به تقویت استقلال و آمادگی طبقاتی بینجامد، نه به انفعال یا ادغام در انتظاراتی که نظم موجود ترسیم می‌کند.

## محدودیت‌ها و تناقضات

هرگونه راهبرد مبتنی بر بازسازی قدرت طبقاتی، در دل مناسباتی شکل می‌گیرد که خود به‌طور فعال در جهت تضعیف و مهار آن عمل می‌کنند. از این‌رو، اذعان به محدودیت‌ها نه نشانه بدبینی، بلکه شرط واقع‌بینی مادی است. نخست، سرکوب دولتی به‌مثابه ابزار متمرکز قدرت سیاسی سرمایه، نقشی تعیین‌کننده در مهار و انحراف مبارزات ایفا می‌کند. این سرکوب صرفاً به اشکال عریان خشونت محدود نمی‌شود، بلکه طیفی از سازوکارهای حقوقی، امنیتی و انضباطی را دربرمی‌گیرد که هدف آن‌ها پیشگیری از تکوین هرگونه سازمان‌یابی مستقل است. در این چارچوب، حتی مطالبات حداقلی نیز می‌توانند با واکنش‌هایی مواجه شوند که هزینه کنش جمعی را به‌شدت افزایش می‌دهد.

در کنار این، پراکندگی درونی طبقه کارگر—که محصول تقسیم کار سرمایه‌دارانه، ناامنی شغلی، مهاجرت، و اشکال متنوع قراردادهای کاری است—مانعی ساختاری در برابر شکل‌گیری همبستگی پایدار به‌شمار می‌رود. کارگران نه‌تنها در مکان‌های مختلف تولید و زیست از یکدیگر جدا می‌شوند، بلکه در موقعیت‌های نابرابر و گاه رقابتی قرار می‌گیرند؛ وضعیتی که امکان تصمیم تجربه مشترک و کنش هماهنگ را تضعیف می‌کند. این پراکندگی، بازتاب همان منطقی است که سرمایه از خلال آن نیروی کار را قطعه‌قطعه کرده و ظرفیت مقاومت جمعی را فرسایش می‌دهد.

از سوی دیگر، سلطه ایدئولوژی‌های ملی به‌عنوان میانجی‌ای مؤثر در بازتولید نظم موجود عمل می‌کند. این ایدئولوژی‌ها با بازتعریف تضادهای طبقاتی در قالب «منافع ملی»، کارگران را به هم‌سرنوشتی خیالی با طبقات حاکم فرامی‌خوانند و توجه را از روابط استثمارگری منحرف می‌کنند. در شرایط بحران و جنگ، این سازوکار تشدید می‌شود و هرگونه مخالفت یا مقاومت می‌تواند به‌مثابه «خیانت» بازنمایی گردد. بدین ترتیب، آگاهی طبقاتی نه‌تنها باید با موانع مادی، بلکه با لایه‌های پیچیده‌ای از بازنمایی‌های ایدئولوژیک نیز دست‌وپنجه نرم کند.

با این حال، این موانع را نباید صرفاً به‌عنوان سدهایی بیرونی درک کرد؛ آن‌ها در عین حال بیان تناقضات درونی نظام سرمایه اسلامی‌اند. همان سازوکارهایی که به پراکندگی، سرکوب و انقیاد می‌انجامند، به‌طور هم‌زمان زمینه‌های نارضیاتی، مقاومت و امکان پیوندهای نوین را نیز فراهم می‌کنند.

از این منظر، مبارزه طبقاتی همواره در تنشی دیالکتیکی با محدودیت‌های خود پیش می‌رود: پیشروی‌هایی که نه خطی و پیوسته، بلکه گسسته، متناقض و وابسته به توازن قوای متغیرند. درک این وضعیت، امکان صورت‌بندی راهبردهایی را فراهم می‌کند که نه بر نفی انتزاعی موانع، بلکه بر کار درون و علیه آن‌ها استوارند.

با این حال، هرگونه راه‌حل جایگزین که به ادغام در یکی از اردوگاه‌های سرمایه بینجامد، در نهایت به بازتولید همان نظم می‌انجامد که جنگ را تولید کرده است.

## پویندگان تجارب تاریخی-طبقاتی-جهانی کارگران